

# درآستانه اولین سالگرد ۱۱ سپتامبر

## درکجا قرار داریم؟

تقی روزبه

### آیا شمارش معکوس حمله به عراق شروع شده است؟

گرچه بوش و سایر پایوران دولت آمریکا اعلام کرده اندکه هنوز تصمیمی درمورد آغازجنگ نگرفته اند، اما قرائن و شواهد متعددی خلاف آن را نشان داده و حاکی از آنست که دولت آمریکا تصمیم نهایی خود را برای حمله به دولت عراق گرفته است. واین ادعای بوش صرفاً به دلایل زیر صورت می گیرد: اولاً رعایت به اصطلاح نزاکت سیاسی دررابطه بامناسبات بین دول باهدف کاهش درجه برانگیختگی و مخالفت خوانی آن ها نسبت به اقدام یک جانبه آمریکا، وبویژه رعایت حال دولت های این کشورها در برابر مخالفت روز افزون افکارعمومی داخلی و ثانیاً درنظر گرفتن یک نقش تشریفاتی برای سازمان ملل متحد به عنوان مهر لاستیکی برای پیش برد منافع دولت آمریکا، آن گونه که درمورد افغانستان شاهدش بودیم و آن گونه که بلر می گوید: برای کاهش حساسیت افکار عمومی جهانی. بلردرهمان حال اضافه می کند که اما سازمان ملل می باید راه پرداختن به این موضوع(جنگ)باشد و نه راه اجتناب از آن! و ثالثاً به عنوان جزئی از قواعد و فنون جنگ روانی با هدف مردد نگهداشتن و غافل گیرساختن حریف و بالأخره کاهش تا حدممکن اعتراضات بازدارنده بین المللی پیش از آغاز حمله.

به طورکلی تحرکات گسترده و چندجانبه دولت آمریکا-که درزیر به شماری از مهم ترین آن ها اشاره خواهد شد-حاکی از تصمیم نهائی دولت بوش برای شروع جنگ درمنطقه خلیج فارس و در هم سایگی کشورماست. واکنش بازار جهانی-از طریق افزایش قیمت نفت- نیز به نوبه خود تأییدکننده همین ارزیابی است.

قرائن و شواهد موجود را می توان هم درعرصه های داخلی آمریکا و هم درسطح بین المللی به وفور مشاهده کرد:

درحوزه داخلی: مقدمتاً لازم به یاد آوری است که اختلافات درونی طبقه حاکمه آمریکا، هیچ وقت اساساًحول اصل موافقت و یاعدم موافقت با جنگ کانونی نشده است. این اختلافات بیشتر حول تأمین شرایط لازم برای شروع جنگ و ازجمله بی توجهی دولت بوش به فعالیت های معطوف به

جلب موافقت کشورهای اروپائی و کشورهای دارای حق وتو با تصمیم دولت آمریکا برای حمله و نیز جلب مشارکت آن‌ها به این روند، و یا انتقاد به عدم توجه لازم به نقش ولو تشریفاتی سازمان ملل برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات این دولت بوده است. چنان که می‌دانیم دولت بوش سرمست از پشتیبانی افکار عمومی تهیج شده مردم آمریکا و جهان در پی فاجعه سپتامبر سال گذشته، شعار منطبق با نظام جهان تک قطبی مورد نظر خویش "یا با ما و یا باتروریست‌ها" را مطرح ساخت و در عرصه مناسبات بین الملل بر این اساس حرکت کرد که اگر هرآینه دیگران به زبان خوش هم راه دولت آمریکا نشدند می‌توان ابتدا اقدام کرد و سپس دیگران را وادار به حمایت و تمکین نمود. اما به زعم شماری از سیاست‌سازان و عناصر مهم طبقه حاکمه آمریکا، این سیاست - اگرچه نه در محتوا اما در شکل و نحوه پیش‌برد - چه در داخل خود طبقه حاکمه آمریکا و چه در سطح افکار عمومی مردم آمریکا و چه در ارتباط با کشورهای دیگر عموماً مورد پذیرش نیست. از این رو حل این مناقشه درونی آمریکا - جهت وصول به یک تصمیم قاطع - مقدم بر سایر اقدامات عملی و حتی بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت. وجود چنین اختلافاتی، که حتی در خود کابینه دولت آمریکا نیز بازتاب داشت، دولت بوش را بر آن داشت تا تلاش‌های وسیعی را برای جلب نظر مخالفین بکارگیرد. اکنون به نظرمی رسد که این نقطه گرهی، در داخل آمریکا تا حدودی و فقط تا حدودی - با وصول به یک توافق میانگین - حل شده و دیگر آن شدت و حدت گذشته را ندارد. از جمله این تلاش‌ها می‌توان به ملاقات پشت درهای بسته وزیر دفاع با نمایندگان کنگره و ارائه اسناد پنهانی در رابطه با خطرات دولت عراق اشاره کرد. رهبر اکثریت دمکرات‌ها در مجلس نمایندگان آمریکا، پس از این نشست اعلام داشت که به نظر او حمله به عراق اجتناب ناپذیر است. نظرسنجی‌های داخلی آمریکا نشان می‌دهد که هنوز اکثریت مردم در حمایت از جنگ قاطع نبوده و با حمله به عراق به شرط آن که آمریکا تنها نماند، حمایت مشروط بعمل می‌آورند. هم‌اکنون در سطح داخلی و بین‌المللی به رسانه‌های وابسته به محافل جنگ طلب آمریکا، توصیه شده است که به کارزار وسیع تبلیغاتی برای شکل دادن به افکار عمومی نسبت به خطرات عظیم ناشی از دسترسی دولت عراق به سلاح‌های کشتار جمعی و نیز خطرات تروریسم بین‌المللی مبادرت ورزند. در این راستا جنگ افروزان حتی از بکارگیری اعتبار مؤسساتی چون مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک لندن برای متقاعد ساختن مردم به لزوم جنگ - با انتشار اطلاعات و گزارشات گزینشی و تحریف شده - فروگذاری نمی‌کنند. به این ترتیب می‌توان گفت که نقطه توافق در میان بخش مهمی از طبقه حاکمه، ترکیبی است از تصمیم دولت بوش به حمله و تلفیق آن با تحرکات دیپلماتیک بین‌المللی گسترده برای جلب هم‌کاری و یا حداقل حفظ بی‌طرفی کشورهای دیگر و تلاش برای

بهره‌گیری از نقش سازمان ملل جهت مشروعیت بخشیدن به جنگ.

از این رو می‌توان گفت که تصمیم به جنگ در میان هسته اصلی طبقه حاکمه آمریکا گرفته شده است و آنچه که مانده این است که چگونه می‌توان این تصمیم را به نحوی پیش برد که بیش‌ترین هم‌راهی را با کم‌ترین مخالفت از سوی افکار عمومی درهم آمیخت.

در سطح تحرکات بین‌المللی، ملاقات شتابان بلر و بوش باتوجه به نقش انگلیس به عنوان متحد نخست دولت آمریکا، در مقطع کنونی دارای معنا و اهمیت خاصی است. مقامات دست‌اول انگلیس رسماً حمایت خود را از شروع جنگ اعلام داشته‌اند و صریحاً گفته‌اند که دولت انگلیس به سؤال دولت آمریکا در مورد شرکت این دولت در جنگ با عراق پاسخ مثبت داده و به آمریکا قول داده است که در جنگ وی را تنها نخواهد گذاشت. تونی بلر گفته است که کشورما باید برای حفظ روابط ویژه خود با آمریکا، برای پرداخت خون‌بهاء آماده باشد. با این همه هم اکنون مخالفت افکار عمومی و سندیگاه‌های کارگری و حتی تردید در حزب کارگرمهم‌ترین چالش دولت بلر را تشکیل می‌دهد.

محور دیگر تلاش‌های بوش تماس فشرده با سه دولت فرانسه و چین و روسیه است که هر سه دارای حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل هستند. این تلاش‌ها برای خنثی کردن مخالفت‌های اولیه آنان صورت می‌گیرد. هنوز این تلاش‌ها به فرجام نهائی خود نرسیده است. درحالی که سیاست این دولت‌ها، کشاندن تصمیم‌گیری در این مورد به سازمان ملل است، سیاست آمریکا در این مورد آنست که حتی الامکان تصمیم‌گیری به معنای واقعی خود درباره شروع به جنگ به سازمان ملل متحد کشانده نشود و اگر هم کشانده شود، پیشاپیش از طریق جلب توافق کشورهای کلیدی در این رابطه با موفقیت قرین گردد. برای این کار دولت آمریکا قبل از کشانده شدن این مسأله به سطح سازمان ملل، تلاش می‌کند که با وارد کردن فشار به این دولت‌ها-از طریق تطمیع و تهدید- آن‌ها را وادار سازد که از بکار بردن حق و تو اجتناب ورزند. به نظر می‌رسد که دولت آمریکا توانسته است تردیدهایی در میان مخاطبین خود ایجاد کند و تاحدی از لحن مخالفت آمیز آنان بکاهد. برخی از این دولت‌ها-مانند دولت فرانسه- عملاً اصل شروع جنگ را پذیرفته و تنها حول نقش سازمان ملل و گرفتن جواز جنگ پیش‌گیرانه بتوسط این نهاد و دو مرحله‌ای کردن اقدامات مربوط به جنگ مشغول چانی زنی هستند. از شدت مخالفت بی‌سابقه دولت آلمان، پس از وارد شدن این نوع فشارها و از جمله تهدید سفیر آمریکا به خطر منزوی شدن آلمان نیز تاحدی کاسته شده و بروز تردیدهایی در مواضع نخستین این دولت نیز مشهود است. و این احتمال که پس از پایان انتخابات پارلمانی این کشور چرخشی به سود جنگ صورت گیرد ناممکن نیست. به طور کلی دولت‌های اروپائی بیش از آن که نگران

برافروخته شدن یک جنگ اهریمنی و فجایع ناشی از آن و از جمله کشتار هزاران هزار انسان بی گناه باشند، نگران نادیده گرفته شدن منافع خود از قبل یکه تازی و انحصارگرایی دولت آمریکا در منطقه حیاتی خلیج فارس و خاورمیانه و نیز از دست دادن موقعیت خود در نزد افکار عمومی مخالف جنگ هستند. موضع گیری آن ها برآیند مؤلفه هایی چون منافع اقتصادی و سیاسی، میزان واکنش افکار عمومی داخلی نسبت به جنگ، توازن قوای موجود بین المللی و بالأخره نحوه برخورد دولت آمریکا با منافع آن ها می باشد. در شرایط کنونی فاکتور توازن قوا، که با موقعیت ابرقدرتی آمریکا، به ویژه در عرصه های نظامی پس از پایان دوره جنگ سرد مشخص می شود، هنوز به سود دولت آمریکا عمل می کند. علاوه بر این در شرایطی که تصور می رود برانگیختگی افکار عمومی علیه جنگ و دامنه جنبش صلح علی رغم برخورداری از پتانسیل و زمینه های نیرومند، هنوز به طور بالفعل از وسعت فراگیر و لازم برای باز داشتن جنگ سالاران جهان خوار از برپا کردن دریائی از آتش و خون، برخوردار نیست. اعمال فشارهای گوناگون سیاسی و اقتصادی از جانب دولت آمریکا، دولت های دیگر را کمابیش و به درجاتی مرعوب اقتدار آمریکا کرده و آن ها را وادار می کند که علی رغم ابراز برخی مخالفت های فرعی و یا صوری و چانه زنی حول منافع خود، به سنگ اندازی عمده ای در برابر آمریکا مبادرت نورزند. اعمال این گونه فشارها برای به تمکین واداشتن این کشورها نسبت به هم راهی با آمریکا در جنگ، حتی شامل ارائه گزارش های اطلاعاتی مبنی بر پیش بینی وقوع فاجعه مشابه ۱۱ سپتامبر در آلمان و فرانسه و انگلیس و یا ساخت بمت اتمی درشش ماه آینده توسط دولت عراق نیز می شود.

در مورد نحوه برخورد با سازمان ملل، بوش اعلام کرده است که به زودی در آنجا نطقی در مورد اجتناب ناپذیر بودن جنگ با عراق ایراد خواهد کرد. علاوه بر این گفته می شود که تلاش هایی برای فراهم ساختن قطعنامه ای حاوی اولتیماتوم زمان بندی شده به صدام حسین برای پذیرش بی قید و شرط نظارت نمایندگان سازمان ملل صورت خواهد گرفت. هدف از تهیه این قطعنامه اگر قطعیت پیدا کند، صرفاً مشروعیت بخشیدن به وجهه به اصطلاح بین المللی آغاز جنگ از سوی دولت آمریکا است. اما بی تردید این قطعنامه اگر فراهم شود، همان طور که زمامداران آمریکا قید کرده اند باید راه را برای سرنگونی حکومت عراق باز کند. شخص بوش از هم اکنون خاطرنشان ساخته است که اگر هرآینه سازمان ملل با جنگ مخالفت کند، دولت آمریکا حق اقدام مستقل در این رابطه را برای خود محفوظ خواهد داشت.

از سوی دیگر به عنوان جزئی از تدارک و تلاش های مربوط به سناریوی برگماری حکومت های

دست نشانده، دولت بوش از مدت ها قبل برای شکل دادن نیروی جایگزین دولت کنونی عراق-آن گونه که در افغانستان شاهدش بودیم- دست بکار شده است تا از نگرانی عواقب ناشی از خلأ قدرت پس از سرنگونی صدام حسین بکاهد. علاوه برآن برای کاهش مقطعی حساسیت کشورهای عربی و مسلمان، دولت بوش از دولت اسرائیل به عنوان متحد اصلیش در منطقه خواسته است که از حمایت آشکار و افراطی از جنگ بر علیه عراق و بهره گرفتن از آن برای سرکوب فلسطینی ها و به سود هدف های خود در آستانه ورود به جنگ خود داری کند. در واقع اسرائیل تنها متحدی است که با عدم مداخله اش می تواند به اهداف آمریکا یاری رساند. علاوه برآن به جلب نظر کشورهای چون ترکیه پرداخته و حتی از تلاش تاکتیکی و مقطعی برای کاهش برانگیختگی رژیم جمهوری اسلامی و تضمین لاقبل بیطرفی آن، در لحظات آغازین جنگ، سخنان دلجویانه ای در ارتباط با مذاکره و غیره و برزبان رانده است. سخنان اخیر بلر مبنی بر این که حمایت غرب از عراق در جنگ با ایران اشتباه بوده است را نیز باید در چهارچوب این گونه مانورهای تاکتیکی مورد ارزیابی قرار داد. کاربرد این سیاست را به هنگام حمله به افغانستان نیز شاهد بودیم.

باتوجه به مجموعه مقدمات فوق دولت بوش به مناسبت فرارسیدن سالگرد ۱۱ سپتامبر، تلاش وسیع و بی وقفه ای را برای ایجاد پیوند بین آن کابوس تلخ با کابوس بکارگیری سلاح های کشتار جمعی توسط دولت عراق، برای تهییج و هم راهی افکار عمومی با شروع جنگ به کار گرفته است. تهاجم گسترده اخیر آمریکا و انگلستان به عراق را که در چهار سال اخیر بی سابقه بوده است نیز باید حرکتی نمادین برای نشان دادن عزم دولت آمریکا به شروع جنگ به حساب آورد. این تهاجم که انتظار می رود با تهاجمات مشابه دیگری هم راه شود، به بهانه حفاظت از مناطق پرواز ممنوع، هدف های تاکتیکی مشخصی چون بمباران سایت موشک ها و سایت پدافندهوایی بقصد تست درجه آمادگی، شناسائی مواضع پدافندی و بالأخره تضعیف توان دفاعی دولت عراق را نیز تعقیب می کند. علاوه بر این حالت آماده باش دادن به ناوگان های دریائی در منطقه و افزایش تمرکز نیرو در مناطق نزدیک به جنگ نشانه های دیگری از عزم آمریکابرای شروع به جنگ را به نمایش می گذارد.

### **پیکای انگیزه های دولت آمریکا در برپائی جنگی تازه:**

این حکم معروف که جنگ ادامه سیاست است به شکل دیگر، بار دیگر صحت خود را در تدارک حمله جدید آمریکا به دولت عراق نشان می دهد:

برپائی جنگ در منطقه نزدیک به خلیج فارس و آماج قرار دادن دولت عراق به عنوان دومین کشور دارای ذخایر عظیم نفتی جهان (پس از عربستان) باهدف کنترل کامل مهم ترین منطقه نفتی

جهان، توسط دولت آمریکا که دارای پیوندهای تنگاتنگی با تراست ها و غول های نفتی و مجتمع های نظامی است، صورت می گیرد. دست اندازی به این منطقه بی تردید از انگیزه های نیرومند اقتصادی-سیاسی برای سیادت یافتن بر منابع واقع شده در حیطه دولت-ملت های خودمختار و لاجرم روبیدن این دولت-ملتها، و تسلط بر بازارهای مصرف و کنترل نقاط مهم سوق الجیشی جهان و بازتقسیم منابع جهانی به سود قطب معینی از نظام سرمایه داری، نشأت می گیرد. بروز خوی توسعه طلبی و جهان خواری ی تا این حد گسترده و بی سابقه در کل حیات سرمایه داری، البته امر تصادفی نبوده و در انطباق با پایان یافتن دوره جنگ سرد و تغییر تعادل قوا به سود قطب امپریالیستی آمریکا، باهدف حفظ این توازن قوا به سود یک نظم جهانی مبتنی بر محوریت قطب آمریکا صورت می گیرد و البته همه این ها در تحلیل نهائی از ماهیت نظام سرمایه داری بین المللی در مرحله کیفیتاً جدید روند شتابان جهانی شدن نشأت می گیرد. مرحله ای که جهانی کردن سرمایه داری با ارتجاعی تری شکل ممکن خود یعنی ترکیب عامل فرا اقتصادی-زور- با عامل پیوند زائده وار با سرمایه داری جهانی، هم با تکیه بر مدرن ترین سلاح های متعارف کشتار جمعی و هم تسخیر منابع و بازار مصرف و منضم کردن زائده وار سیستم اقتصادی و تولیدی این کشورها به بازار جهانی سرمایه داری، هم در سطح کمی و گسترش افقی وهم در سطح عمقی یعنی بهم ریختن بافتارهای کنونی جوامع پیرامونی و قرار دادن آن ها در خدمت نیازهای سرمایه داری کشورهای متروپل درفاز نوین، صورت می گیرد. تأمین سیادت و تسخیر کامل منابع تولید و ثروت در کشورهای پیرامونی توسط قطب های سرمایه داری جهانی به طور اعم و وابسته کردن آن ها به قطبی با سرکردگی ایالات متحده به طور اخص، مستلزم به چالش طلبیدن نظم کهن و نظم مبتنی بر به اصطلاح دولت-ملت های خودمختار و بازمانده از دوران پیشین-که میل ترکیبی آن ها با سرمایه جهانی در حد انتظار زمامداران کاخ سفید نیست- می باشد. و البته طبیعی است که این روند تسخیر و انضمام، برای استتار پیکر زشت خود، تحت پوشش مبارزه باتروریسم صورت می گیرد. نئولیبرالیسم یا سرمایه داری درفاز جدید روند جهانی شدن، با به حاشیه راندن میلیاردها انسانی که در نظم مورد نظر این سرمایه داری، اضافه جمعیت جهانی محسوب می شود، برای شکل دادن به نظم اهریمنی-جهانی مطلوب خود و پاسداری از آن، خود را نیازمند بازتولید نوع تازه ای از نظام نئوکلیالیستی می بیند. نظام مزبور با هدف ایجاد دولت های مطیع و دست آموز که تحت حمایت ناوگان ها و پایگاه های نظامی که در جای جای جهان موسوم به "دهکده متعلق به سرمایه داران" و به ویژه در گذرگاه های حساس این دهکده جهانی مستقر می شوند، یکی از مهم ترین مشخصه های این مرحله از پوست اندازی نظام سرمایه داری است. آری سرمایه داری در جلوی چشمان

همه ما غرق در خون و آهن، باچهره بی روتوش و دریکی از عریان ترین اشکال دیکتاتوری خود، مشغول تسخیر عمقی تر جهان و کوبیدن قلعه نظام دولت-ملت ها درجهان پیرامونی و البته قبل از همه درکنار چاه های نفت است.

### **چالش های پیشروی دولت آمریکا و تضادهایی که درنظم نوین جهانی فعال می شوند:**

تلاش برای تک قطبی کردن جهان و تأمین سرکردگی بلامنازع خود بر روندهای جهانی و به ویژه از طریق اعمال قدرت فرااقتصادی (زور)، به جای تن دادن به الزامات و سازوکارهای دمکراتیک و حتی تن دادن و به رسمیت شناختن سازوکارهای بین المللی تاکنونی موجب پیدایش و یافعال شدن رشته ای از تضادها شده است که مهم ترین آن ها عبارتند از: به چالش طلبیده شدن سرکردگی دولت آمریکا و نظم مبتنی بر جهان تک قطبی و تلاش های ممتد برای برقراری توازن جدید اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی در برابر آن توسط قطب های دیگر سرمایه داری، تشدید روند حذف خدمات اجتماعی دولت های رفاه و شکل گیری جنبش های طبقاتی فراملی در کشورهای پیش رفته سرمایه داری، و رانده شدن شمار هرچه بیش تری از جمعیت بی شمار جهان سوم به حاشیه مناسبات سرمایه داری و شکل گیری یک جمعیت میلیاردی حاشیه تولید که سرمایه دارای قادر به جذب آنان در مناسبات خود نیست.

در نتیجه همه این ها، تکامل قطب بندی در کالبد سرمایه داری بین المللی، قرار گرفتن بخش وسیع تری از کشورهای موسوم به جنوب در مدار بسته مناسبات حاشیه ای، و تشریفاتی شدن بیش از پیش نهاد های بین المللی تاکنونی از جمله پی آمدهای این روند تحمیلی بر روند جهانی شدن است. از دیگر مشخصه های سرمایه داری نوین، بازتولید تروریسم یعنی نوعی مبارزه کور، واکنشی، ارتجاعی و بخشاً بنیادگرایانه، بر اساس بازگشت به آرمان شهرها، علیه نظم موجود، در مقیاس جدید و بی سابقه است. تروریسم بنیادگرا را باید به عنوان یکی از محصولات و آفت های مرحله نوین جهانی شدن سرمایه داری با همه مظاهر اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی اش و تحمیل آن به شیوه آمرانه، زائده ساز و رانش میلیون ها انسان به حاشیه فقر و فلاکت، بشمار آورد. از این رو مبارزه ثمربخش با آن، بدون مبارزه با علت مولد آن ناممکن بوده و از این زاویه، مبارزه با نظم نوین سرمایه داری و مبارزه با ضد امپریالیسم ارتجاعی و از موضع واپس گرایانه، از یکدیگر جدائی ناپذیر است.

در پرتو عینیت یافتن روندهای فوق است که ساکنین سیاره ما علی رغم سوگندهای دولت آمریکا مبنی بر این که در مبارزه خود علیه تروریسم صادق می باشد، شاهد پیدایش دم خروس و حمل کالای قاچاقی که تحت شعار مبارزه ضد تروریستی صورت می گیرد هستند.

خلاصه آن که، سرمایه داری با اتکاء به قدرت فن آوری نوین خود، درگیر و دار جهانی کردن خود

درمقیاس جدیدی است. و در جریان این جهانی شدن، تضادها و گسست های ذاتی خود را نیز جهانی می کند. توسعه رشدناموزون درمقیاس جدیدی بازتولید شده و ارتش ذخیره کار درمقیاس وبی سابقه ای عرض اندام می کند. تضاد بین جهانی شدن از یکسو و کنترل سازوکارهای آن با تعداد معدودتری از شرکت های چندملیتی باوج تازه ای می رسد.

-تصمیم به شروع جنگ جدید درحالی است که دولت آمریکا حتی هنوز نتوانسته است، جنگ افغانستان را به سرانجام خود رسانده و به هدف های اعلام شده ای چون پایان دادن به تروریسم و تارو مارکردن شبکه القاعده و یا طالبان و دستگیری سران آن نائل شود.

-بی تردید ائتلاف بین المللی ضدتروریستی که حول حمله به افغانستان صورت گرفت، درحمله به عراق دچار شکاف شده است. استتار هدف های حمله به عراق تحت پوشش مبارزه با تروریسم، آن گونه که کمابیش درمورد افغانستان صورت گرفت ممکن نیست. از همین رو شکاف بین هدف های آمریکا و بقیه جهان و از جمله اروپائی ها مشهودتر و نیرومندتر از دوران جنگ افغانستان است. و بهمین اندازه وقوف افکار عمومی جهانی و به خصوص کشورهای اروپائی به نیت آمریکا روشن تر از هنگام حمله به افغانستان است.

-پیوندهای اسرائیل و آمریکا و این که دریک سال گذشته اسرائیل در فضای برآمده از مبارزه علیه تروریسم، تعرض به فلسطینی ها را تشدید کرده و توافق های اسلو را برهم زد، موجب شده است که آمریکا با افکارعمومی تحریک شده کشورهای اسلامی و به ویژه کشورهای عربی روبروشود. دولت آمریکا برخلاف انتظارعمومی دولت های عربی برای بازداشتن تعرضات اسرائیل و وارد کردن فشار به این دولت برای بازگشت به توافقات اسلو، قبل از حل حتی نسبی معضل اسرائیل و فلسطین و یا لااقل کاهش این معضل، اکنون نقطه دیگری از کشورهای عربی را آماج تهاجم خود اعلام کرده است. دریافت افکار عمومی - به درستی - آنست که آمریکا در فرصت دیگری به سروقت این منطقه، تحت عنوان سرکوب تروریسم و از جمله سرکوب سازمان های فلسطینی ها و حزب اله در لبنان خواهد آمد.

### **خلاصه کنیم:**

انتقال به نظم بین المللی نوین آمیخته با یک سلسه جنگ های خونین منطقه ای است. هم اکنون جهان با خطر شروع فاز دوم این جنگ در منطقه بسیار مهم خاورمیانه و درکناره های غربی کشور ما روبرواست. جنگی که کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل نسبت به عواقب آن به رهبران جهان هشدار داده است و دبیرکل اتحادیه کشورهای عربی، آن را گشودن درب جهنم نامیده است. این بار دولت آمریکا با چالش و مقاومت گسترده تری ازسوی افکارعمومی مردم جهان مواجه است. خیزش



جنبش صلح طلبی علیه خوی جهان‌خوارگی سرمایه‌داری درفازنویین جهانی شدن با محوریت قطب آمریکا، می‌تواند مهم‌ترین اقدام بازدارنده و عامل فشار به این نوع تجاوزگری بشمار رود. راه‌اندازی و تقویت این مبارزه جهانی، اکنون یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های هواخواهان "جهانی‌دیگر" با نظمی دیگر" و مدافعان شعارهای صلح، آزادی و دموکراسی، ترقی و برابری به‌عنوان مشخصه‌های نظم جای‌گزین در برابر یکه‌تازی نظام عنان‌پاره کرده سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. علی‌رغم سرمستی و تصور مدافعان جهان‌تک‌قطبی و سکان‌داران بانک جهانی و صاحبان سلاح‌های کشتار جمعی، راه پیش‌روی چندان هم که آنان می‌پندارند نباید آسان نیست.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲